



جنبش دانشجویی و اعتصاب غذای اکبر گنجی

سورنا هدایت

20 تیر 1384

گنجی هم به عنوان یک زندانی سیاسی حق دارد که برای آزادی خود تلاش کند و وکلای مورد نظر خود را داشته باشد و خانواده اش هم هر اقدامی را که لازم می‌دانند برای آزادی وی بکنند. گردانندگان این رژیم حق زندانی کردن هیچ کس را ندارند زیرا مسئول تمام فجایع رخ داده در این کشور، از سرکوب سیاسی و کشتار مخالفان تا فقر کشنده اکثریت مردم هستند و خودشان باید به زندان بروند.

گنجی همانند هر زندانی باید از تمام حقوق فردی برخوردار باشد و حق استفاده از همه امکانات را در دفاع از خود داشته باشد. اما جنبش دانشجویی باید با دید عمیق تر و تیز بینانه تری این مسئله را با در نظر گرفتن تمام پارامترهای اجتماعی، طبقاتی، سیاسی و بین المللی بررسی کند. چرا که این موضوع حامل اهدافی به مراتب فرا تر از اعتصاب غذای یک زندانی سیاسی برای حقوق فردی است و جریاناتی می‌خواهند آن را به سمبلی برای جلب حمایت مردمی در جهت گشایش جبهه جدیدی با اهداف سیاسی مشخص تبدیل کنند. اهداف سیاسی شان به آزاد کردن گنجی محدود نمی‌شود.

بخشی از جریان اصلاح طلب حکومت می‌خواهد جنبش جدیدی به حول اعتصاب غذای گنجی راه بیندازد. آنها می‌خواهند با استفاده از سمبل سازی هایی از این دست به جلب حمایت های مردمی و متحد کردن بعضی از جریانات خارج از حاکمیت با خود بپردازند. این بخش از رژیم که با بی اعتمادی و انزجار روزافزون جنبش دانشجویی و روشنفکرانی که آنها را در جریان دوم خرداد بازیچه دستشان قرار دادند، مواجه هستند و حالا به دنبال راه جدیدی برای باز آفرینی اعتماد مجدد هستند. چرا که بسیاری از مردم به جعلی بودن کلیه ادعاهای آنان پی برده اند و حالا آنان می‌خواهند با مظلوم نمایی اکبر گنجی مردم را در محضورت قرار دهند که یک بار دیگر سیاهی لشکرشان آنان شوند. آنها سعی دارند با این کار دوباره روشنفکران و دگر اندیشانی را به سوی خود باز گردانند و از این طریق آنان را به کبریت‌های بی خطر تبدیل کنند. آنها سعی می‌کنند جنبش های سیاسی و اجتماعی اصیل مردمی را به انحراف کشانده یا به حاشیه برانند. بی جهت نبود که این جریانات از زندانیان سیاسی چون ناصر زرافشان که اعتصاب غذا کردند حمایت فعالی نکردند و یا در مورد آنها سکوت کردند. هیچ اسمی از دانشجویانی که از زمان 18 تیر در زندان دفن شده اند و یا زندانیان سیاسی کرد و گمنام نمی‌برند و فقط از آقای گنجی به عنوان «قهرمان دمکراسی» نام برده می‌شود. از همین رو جنبش دانشجویی باید هوشیارانه خود را از این کارزار سیاسی فریبکارانه دور نگاه دارد. چون که این هم یک خدعه و نیرنگ دیگر اصلاح طلبان است. اینان هنوز پشت پرده یک کار می‌کنند و در صحنه جور دیگر می‌نمایانند. جنبش دانشجویی برای اینکه به دامهای جدید اصلاح طلبان حکومتی گرفتار نشود باید درک روشنی از نقش و جایگاه اکبر گنجی داشته باشد و معیارهای درستی را در برخورد به گنجی جلو بگذارد.

آقای گنجی ته تنها قهرمان دموکراسی نیست بلکه خدمت گذار و مجری همین حکومت جمهوری اسلامی بوده است. آقای گنجی خودش از طراحان و مغزهای متفکر اولیه دوم خرداد بود. آقای گنجی و دوستانش طرح دوم خرداد را برای تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی پیش کشیدند و طراحی کردند. جوهر طرح دوم خرداد آن بود که حزبی یا جریانی در چارچوب نظام جمهوری اسلامی راه بیندازند که ظاهرش این باشد که مخالف وضع موجود و مخالف رژیم است تا اینکه مرجع شکایات مردم شود و مردم دست به عمل مستقل سیاسی برای رسیدن به حقشان نزنند. یعنی در واقع کاری کردند که در دعوی میان مردم و رژیم، داور از "خودی های" جمهوری اسلامی باشد و مردم از خودش به خودش شکایت ببرند. "خودی ها" بشوند داور در رابطه با شکایات "غیر خودی" ها. این کلکی بود که با طرح دوم خرداد به مردم زدند و گنجی یکی از طراحان و مجریان آن بود.

آقای گنجی و همفکرانش (که عمدتاً حول محفل کیان گرد آمده بودند) پس از پایان جنگ ایران و عراق از سهم شان در قدرت کاسته شد، علی رغم اینکه آنان خدمات تعیین کننده سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی و نظامی در طی سالهای قبل در جهت تثبیت رژیم انجام داده بودند. گنجی خود یکی از اعضا نهاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. او به همان اندازه که در قدرت سهیم بوده است در جنایت هایش هم دخیل است. به زندان افتادن وی ربطی به دفاع وی از منافع مردم ندارد. گنجی زندانی سیاسی است اما نه از آن دسته زندانیان سیاسی که بخاطر تحقق آمال و آرزو های مردم در زندان بسر می‌برند.

در طول تاریخ ایران به کرات مشاهده شده است که نظام های خودکامه و دیکتاتورخمدت گذاران خود را قربانی کرده اند. با مراجعه به تاریخ، نمونه های زیادی را می‌توانیم پیدا کنیم، رضا شاه از ترس اینکه تیمور تاش مسندش را به چنگ آورد او را زندانی کرد و در نهایت به قتل رساند، در حالی که تیمور تاش در راه استحکام و استقرار دیکتاتوری رضا شاه کمک شایانی کرده بود.

جناب آقای کدیور در مصاحبه ای با رادیو فرانسه اشاره کردند که اگر گنجی در اعتصاب غذا جان خود را از دست بدهد به یک بابی ساندز دیگر تبدیل خواهد شد. نخیر آقای کدیور! گنجی نمی‌تواند به یک بابی ساندز تبدیل شود چراکه بابی ساندز هرگز بخشی از نظام ستمگر انگلستان نبوده است. او از ابتدای امر بخشی از مبارزه ملت ایرلند علیه رژیم انگلستان بوده است ولی آقای گنجی قربانی دعوای خانوادگی جمهوری اسلامی شده است. دعوای میان "خودی ها" تمام رژیم های مستبد جهان زندانیان "خودی" دارند و این امر تازه ای نیست. نمونه اش رژیم حاکم در مالزی که نخست وزیر رئیس جمهوری مادام العمرش ساهاست که در زندان است. او اعتصاب غذا هم کرد و ادعا کرد که می‌خواهد استبداد را در مالزی از میان بردارد ولی این کارها موجب غسل تعمید او نشد.

البته هر انسانی احتمال دارد که خطا کند و بعدها به اشتباه خود پی ببرد و بخواهد در صف مردم قرار گیرد اما رفتار و برخورد آقای گنجی نشانی از این امر بر خود ندارد چرا که :

اولاً: او از مردم ایران به خاطر سالها خدماتش در مقامهای مهم امنیتی و نظامی و سیاسی به این رژیم عذر خواهی نکرد . به اعمال خودش هم انتقادی نکرد. او نه تنها از خانواده های زندانیان سیاسی که در زمان مسئولیتهايش شکنجه و اعدام شدند پوزش نطلبیده است بلکه چند سال پیش اعلام کرد که زندانی سیاسی در اوین از زمانی اعتبار پیدا کرده است که کدیور و یاران خودش به زندان افتاده اند. یعنی او فقط کسانی را که در دعوای قومی و باندي درون هیئت حاکمه به زندان افتاده اند زندانی سیاسی محسوب می کند.

ثانیاً: او تا کنون شرح روشنی از کارکرد امنیتی و نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نظام حاکم از روز اول و تمام افرادی که در مصدر امور بودند به مردم ارائه نداد. البته او اطلاعات قطره چکانی در رابطه با تارک خانه اشباح و عالی جنابان سرخ پوش منتشر کرد. اما به هیچ وجه با صراحت تشریح نکرده است که این نظام مخوف چگونه حقوق سیاسی اولیه مردم را از هر قشری لگد مال کرده و چگونه جناح های مختلف و افراد مختلف اعم از راستها و اصلاح طلبان همه چیز مردم و این کشور را چپاول و حیف و میل کردند.

در تاریخ معاصر جهان افرادی بوده اند که در یک رژیم ارتجاعی کار کرده اند و وقتی پی به جنایات آن بردند یا وقتی جنایات رژیم از حد تحمل این خادمان گذشت، صادقانه و با جسارت از آن بیرون آمده و با آشکار کردن حقایق امنیتی و سیاسی آن رژیم خدمات بزرگی به آگاهی و هشیاری مردم کرده اند. مثلاً شخصی همچون مک نامارا (که مدت 5 سال در دهه 60 میلادی وزیر جنگ دولت آمریکا بود) که خیلی دیر و در اواخر عمرش پی به جنایت هایش برد بجای اینکه خود را قهرمان و منجی مردم و قهرمان دموکراسی خواهی و عدالت جوئی جا بزند، مصاحبه ای کرد و با صراحت اعلام کرد که خودش و همکارانش بخاطر جنایاتی که در جریان جنگ آمریکا علیه مردم ویتنام مرتکب شده اند، باید بعنوان جنایتکار جنگی محاکمه شوند.

آیا آقای گنجی جرات و صداقت آن را دارد که همه اعمال خود در گذشته را برای مردم علنی کند یا حداقل بگوید که در محفل کیان (متشکل از برخی متفکرین وزارت اطلاعات و سران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) چه گذشته است؟ چه نقشه هایی را برای به کج راه کشاندن مبارزات مردم و جنبش دانشجویی طراحی کرده اند؟ چه سکه هایی به نام شعارهای آزادی خواهانه مردم جعل کرده اند؟

در ادعا نامه گنجی علیه خامنه ای قتل عام های زندانیان سیاسی در سالهای 60 و 67 جایی ندارد. او مانند هم فکران خود آگاهانه تلاش می کند تا خاطره قربانیان کشتار های دهه 60 را از یادها بزایلند و از دادخواهی مردم نسبت به کشتار های دهه 60 و تعقیب عاملین و آمریکا این فجاجع ممانعت به عمل آورند. آیا نامیدن گنجی به عنوان سمبل آزادی و دموکراسی خواهی ظلم در حق کسانی نیست که در زیر شکنجه تا آخرین لحظه برسر موضع خود ایستادگی کردند و به خاطر پا فشاری بر عقیده خود در دفاع از منافع مردم به جوخه های اعدام سپرده شدند؟

مسئله آقای گنجی فقط به گذشته و حالش خلاصه نمی شود بلکه شامل آینده ای هم است که نویدش را می دهد. گنجی در مانیفستش مدافع بازار آزاد است. او بمباران هیروشیما و ناکازاکی و اشغال ژاپن توسط آمریکا را ارمغان دموکراسی برای ژاپن دانست. در مانیفست دومش مدعی شد که آمریکا : «به دنبال گسترش دموکراسی در دیگر کشورها و خصوصاً منطقه خاور میانه است.» دموکراسی که گنجی طرفدار آن است دموکراسی ابوقریبی است (همان نوع «دموکراسی» شکنجه ای که در عراق برقرار کردند). دموکراسی که بر اشغال نظامی، زندان و شکنجه استوار است. دموکراسی که حاصلش تحمیل یک دار و دسته ارتجاعی دیگر به مردم است و این امر نشانه تمایل آشکار گنجی و همفکرانش در اتکا به آمریکا برای رسیدن به قدرت است. در حقیقت مانیفست گنجی یار دوازدهم (اصطلاحی در بازی فوتبال) آمریکا برای کنترل و تسلط بیشتر بر ایران می باشد. به همین دلیل است که دولت آمریکا از میان این همه زندانیان سیاسی در سراسر جهان و ایران خواهان آزادی بی قید و شرط گنجی شد. این امر از زمان جنگ سرد که آمریکا خواهان آزادی تعدادی از فعالان حقوق بشر در شوروی شده بود بی سابقه است.

بازار آزادی که گنجی وعده میدهد یعنی ادامه همان بلایی است که جمهوری اسلامی طی این سالها طبق فرامین بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از نظر اقتصادی بر سر اکثریت مردم آورده است یعنی خرد کردن بیشتر استخوان های مردم زحمت کش و به فقر و فلاکت کشاندن بیشتر آنان. فقر و فلاکتی که با زندان و شکنجه گاههای اوین و ابوقریب همراه است.

گنجی با ارائه تر نظام سلطانی دامنه تغییراتی را که در نظام دولتی ایران خواهان آن است منعکس کرده است. این تغییرات در تر نظام سلطانی او به شخص ولی فقیه خلاصه می شود. او فکر می کند که با حذف راس هرم قدرت در ایران مشکلات جامعه حل می شود. این نه یک راه حل بلکه یک مقدمه چینی برای فریبی دیگر است، یک اقدام برای حفظ پایه های هرم قدرت جمهوری اسلامی به بهای کنار گذاشتن راس هرم است. طرفداری آشکار او از انقلابات نارنجی و مخملی بیان کننده این واقعیت است. او با تغییراتی جزئی می خواهد پایه های نظام استثمار، ظلم و ستم و سرکوب را حفظ کند.

به همین دلایل است که می گوئیم گنجی قهرمان آزادی و دموکراسی نیست.

باز هم می گوئیم که جمهوری اسلامی صلاحیت زندانی کردن او را ندارد ولی او سمبل آزادی خواهی و دموکراسی خواهی مردم ایران نیست و پرچم دار مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران نیست. چرا که نه گذشته درخشانی دارد و نه برنامه امیدوارکننده و مثبتی برای آینده مردم دارد. نه شرط های لازم برای پیوستن به صفوف مردم را عملی کرده و نه خواهان تغییرات ساختاری و رادیکال است. او پرچم یک جبهه سیاسی با اهداف غیر مردمی و فریبنده است. او قهرمان "جنبشی" است که ربطی به منافع اکثریت مردم ایران ندارد.

